

گذری بر نسخه میزان تألیف محمود پسیخانی نقطوی

علیرضا ذکاوتی قراگزلو



محمود پسیخانی (در گذشته به سال ۸۳۱ ه.ق) از شاگردان و مریدان فضل الله نعیمی استرآبادی حروفی است. چنانکه خود گوید: «از عترتِ حرفم» و سپس می‌افزاید: «از عترتِ نقطه آمدم» یعنی او شاخه نقطوی را از تنه حروفی جدا ساخت و دقیقاً به سال ۸۲۱ ه.ق (یعنی ششصد سال قمری پیش از این) کتاب میزان را که کتاب اصلی اوست به قلم آورد. میزان تأثر محمود را از مقولات حروفیه و اسماعیلیه بلکه از عقاید زیدیه و امامیه نیز نشان می‌دهد. اما مشخص‌ترین خط اندیشه او تناسخ است. البته نه تناسخ روحی و معنوی بلکه بر مبنای ادوار هندی و هزاره‌های ایرانی که الی‌الابد تکرار می‌شوند. محمود با تکیه بر نوعی حکمت طبیعی سیر ماده را تا انسان و آدم که در نظر او عالی‌ترین موجود می‌باشد تبیین می‌نماید.

لازم به توضیح است که این تکرار عین صورت سابق نیست اما چنان است که شناخته می‌شود. فی‌المثل محیی‌الدین ابن عربی را بازگشتِ آدم صفی می‌انگارد و فضل‌الله حروفی را بازگشتِ عیسی مسیح می‌پندارد. البته این تغییر و تحول نزولی هم می‌تواند باشد چنانکه شخص وسواسی به شکل‌غاز که آب بازی می‌کند باز می‌گردد یا آن که نیش‌زبان می‌زند به صورت کژدمی منفور «منکره اللقاء» و موحوش الاعضاء» در می‌آید.

چون مبنای محمود بر چهار عنصر و چهار فصل است، چهار را عدد کامل می‌داند حتی مبلغان او چهار چهار گسیل می‌شده‌اند. محمود نقطوی هفته را به هشته تبدیل کرد و ماه را سی و دو روز انگاشت و برای ماهها اسامی جدید بر ساخت که میرزا علی محمد باب این روش را از او تقلید نموده و شخص خود را نیز همچون محمود لقب «نقطه» داده است و البته تقلید بابیه از نقطویه منحصر در این دو مورد نیست و محققان پیش از این به این مشابهت اشاره کرده‌اند. روش تبلیغ نقطویان نیز که خود متأثر از شیوه «حجت»های

محمود... قرنهای پیش از لایب‌نیس یگانگی هستی را نفی کرد و مانند لایب‌نیس باور داشت که جهان مجموعه‌ای است از واحدها یا اجزای لایتجزای بسیط واحدها که از ازل بوده‌اند و از حیات بهره‌ورند... دگرگونی می‌پذیرند... و چون هشت دوره هشت هزار ساله از عمر جهان گذرد، جهان انحلال می‌یابد، اما مجدداً با یکدیگر می‌آمیزند و جهان نوی پدیدار می‌سازند (صص ۷۸-۷۷).

راجع به اسماعیلیه تحقیقات ایرانی و عربی و فرنگی به حد اشباع رسیده است. اما درباره نقطویه تنها کتاب تحقیقی ارزشمند تا این تاریخ نقطویان یا پسیخانیان تألیف دکتر صادق کیا (چاپ ۱۳۳۱

مجموعه ایران کوده) که شامل گزیده یک متن کهن نقطوی نیز می‌باشد. پس از آن اینجانب از ۱۳۶۷ به بعد طی مقالات متعددی که در مجله تحقیقات اسلامی (بنیاد دایرة المعارف اسلامی) و معارف (مرکز نشر دانشگاهی) به چاپ رسیده، اطلاعات فراوانی را که از کتب و ادب و متون دیگر درباره نقطویه یافته‌ام، تنظیم و عرضه داشته‌ام و حتی الامکان تفسیر واقع بینانه‌ای از این آیین التقاطی و «روشنگرانه» قرون میانه ایران به دست داده‌ام.

اما این تحقیق‌ها بدون مطالعه دقیق میزان کتاب اصلی محمود، کامل نخواهد بود. زیرا هر چه قدمای در باره نقطویه نوشته‌اند، قلم در کف دشمن بوده، و به استثنای فصل پر مطلبی در دبستان مذاهب مابقی، تکفیر و ردیه نویسی و تهمت پراکنی است. فی المثل آنچه درباره اباحیگری جنسی نقطویان نگاشته‌اند مطلقاً اثر و نشانی در میزان از آن دیده نمیشود و محمود نیز چون مانی و مزدک و حسن صباح و فضل الله حروفی در زندگی شخصی مرد پارسایی بوده است و پیروانش را هم به زهد و ریاضت توصیه کرده است.

اهمیت دیگر کتاب میزان این است که یک متن اصیل از فارسی شیوا و کهن می‌باشد که تقریباً دست نخورده از قرن هشتم (اوابل قرن نهم) باقی مانده و به لحاظ زیانشناسی کهنه‌تر از قرن هشتم است و به کار مطالعه زیانشناسان و کسانی که در موضوع دستور تاریخی زبان و نیز لغت پژوهش می‌کنند می‌آید.

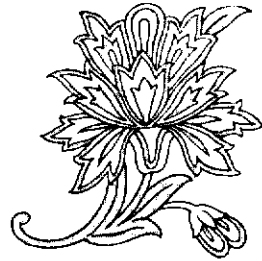
در این کتاب نه تنها به اصطلاحات خاص نقطویه همچون سنه سرمدی، سیرنسخانی، نقطه ناطق، فردانی و زوجانی، غیبانی، رمقانی، بلغمانی، خلقانی، طجقانی، شرکانی، آمین (به معنی مؤمنین) شخص واحد (به معنی محمود بنیانگذار نقطویه) امناء (جمع امین، نقطوی مؤمن و مبلغ) مفرد (شخص مرده و تجزیه شده) آدم ادیمی و آدم قدیمی، سیران، محتدانی... بر می‌خوریم بلکه بسیاری واژه‌ها و تعبیرات اصیل فارسی نیز در این کتاب هست که بعضاً از لحاظ خوانندگان خواهد گذشت و قدرت استدلال و بیان مؤلف هم در غالب موارد چشمگیر است الا اینکه به شیوه همه فرقه پردازان و آیین سازان گاهی مجبور می‌شود به تأویلات دور و دراز بپردازد و کلمات نامفهوم و لاطائل و کلام عاطل بیافد که آن نیز از دید خواننده ژرف بین و حتی از نظر عادی پنهان نمی‌ماند. بدیهی است چنانچه تصمیم بر چاپ این کتاب باشد باید گزیده‌ای مناسب و سودمند از آن فراهم آید و رموز ویژه فرقه‌ای از وسط و آخر عبارات حذف گردد.

در این کتاب با ترکیبات بدیع و فصیح و پرمعنی همچون رنج‌بردار (۱۳۰) به معنی زحمتکش، مرد پر نما و کم نهاد

(۱۳۰) به معنی متظاهر و کم ظرفیت، مرد دوست غم گذار (۱۳۱) به معنی غمگسار دوست، حکم سزا (۱۳۱) به معنی فرمانروا، دانشبار (یا دانشبان، ۱۳۱) به معنی علم دوست، خرده مرده (۱۲۶) یعنی متلاشی... بر می‌خوریم. در این کتاب بعضی افعال و صیغه‌ها و کلمات و کاربردهای خاص و کهنه از نظر خوانندگان می‌گذرد که مسلماً اگر این کلمات و تعبیرات دسته بندی شود و قواعد آن استخراج گردد کمک مؤثری به بررسی سیر تطوری دستور زبان و زبان خواهد کرد. نکته مهم در این کتاب آن است که چون یک متن فرقه‌ای بوده و در نوشتن آن دقت زیاد به کار گرفته می‌شده بعلاوه اصولاً کم رونویس شده است، لذا بر صحت و اصالت ضبط آن می‌توان اطمینان داشت. چنانکه رسم الخط آن نیز کهنه است مثلاً مالک را میلک (۲۰۱) نوشته است و آدم را به آدمین (۱۹۲) جمع بسته و بسیاری عربیهای بیقاعده و شاذ آورده است همچون انفراغ (۱۹۶) سقامت (۱۹۷) و معاصم (۲۴۳) بُعدت (۱۰۲) و اراع (۱۳۱) منتفع (در معنی نافع ۱۳۰) معلوم (در معنی عالم) متمزج (۱۵۱) تفحیص (۱۶۷) مناکرات (۱۵۳) تلین (۱۵۴) متبہج (۳۰۱) اشتقاق کعبه از کعب و مغرب از غریب (۱۹۳) خواص (۴۳) ...

در رسم الخط این کتاب حرف «چ» گاهی با سه نقطه و گاه با یک نقطه می‌آید و برای حرف «گ» گاه سه نقطه به جای سرکش اضافی منظور شده است. همزه بعد از الف ممدود را نمی‌نویسد چنانکه احصا و اربعا و انبیا و اولیا و انشا و آبا و اسما و احیا و افشا و اعضا و فضا و آبا و اغنیا و ابتدا و اشیا... را به همین صورت بدون همزه نوشته است اما در حالت اضافه به کلمه‌ای دیگر عموماً همزه را می‌آورد: ابتداء کتاب، اعضاء بدن... و حتی اگر کلمه فارسی باشد باز هم در حالت اضافه به جای «ی» همزه می‌آورد، مثلاً: پاء راست (پای راست) و این در حالتی است که سائل را حتماً سایل (به معنی سوال کننده) و ائمه را همیشه ایمه... نوشته است. در صفحه ۲۵۷ «زندگانی و آلودگی» به صورت «زنده گانی و آلوده گی» آمده است. در این کتاب بعضی واژه‌های محلی (مثلاً خنه که تأکید کرده است گیلی است، ۱۶۶) و نیز اسامی اصوات حیوانات و مرغان (۲۷۳) آمده است که مع الاسف به سبب منحصر به فرد بودن نسخه بعضاً خوانده نشد.

از میزان محمود فقط دو نسخه موجود است یکی در مکتبسه امیرالمؤمنین نجف که فعلاً دسترس به آن نیست و کیفیت آن نیز بر اینجانب مجهول است و دیگر نسخه کتابخانه ملک که نسخه کهن و منقحی است و از روی یک متن قدیمی تر رونویس شده چون گاهی



- گذاشت (۱۶) یعنی: گذرانده بود.
- آمده باشند (۱۶) یعنی: شده باشند. «آمدن» به معنی «شدن» در این کتاب بسیار بسیار تکرار شده است.
- نتواند که بشود (۱۸) یعنی: نتواند بود.
- پیدا کردند (۳۲) یعنی: ایجاد کردند.
- خود پیش تو بیار (۶۲) یعنی: خود پیش خود بیار.
- تا تو به ربّ فتاح تو کافر نگردی (۲۵) یعنی: تا تو به رب فتاح خود کافر نگردی.
- داشتین، کشتین (۶۳) یعنی: داشتی و گشتی.
- بر شما که جمله شکستگی ایشان را درست کنند (۶۳) یعنی، بر شما [بایسته است] که جمله شکستگی ایشان را درست کنید.
- پیختن (۶۶) یعنی: بسته شدن خون.
- بر انداخته نتوانسته باشد (۹۷) یعنی: نتوانسته باشند بر اندازند.
- باید شما از ایشان اقرار بستانند (۹۹) یعنی: ... اقرار بستانید.
- شما بگویند (۹۹) یعنی: شما بگویید.
- بباشید (۹۹) یعنی: باشید.
- باید شما از ایشان بطلبند (۹۹) یعنی: ... بطلبید.
- بودنین (۱۰۳) یعنی: بودنی.
- این چه بار است که خودشان می کشیم (۱۰۴) یعنی: این چه بار است که خود می کشیم شان.
- فروروند (۱۲۹) یعنی: بمیرند.
- گذشته است (۱۲۱) یعنی: مرده است.
- دیده آید (۱۰۳) یعنی: دیده شود.
- چون دید جمله را آورده ام (۱۱۱) یعنی: چون دید جمله را آورده است.
- تو باید حکم مبرهن همین را داند (۱۱۹) یعنی: ... همین را دانی.
- تا آن وقت که از عظم رمیم او از آن لحد بکلی به کنار آمدن (۱۴۵) یعنی: تا آن وقت که او از عظم رمیم از آن لحد بکلی به کنار آید.
- خواهد مصور گشت (۱۵۱) یعنی: مصور خواهد گشت.
- تصدیق بستن (۱۵۲) یعنی: تصدیق کردن، تصدیق نمودن.
- تا فردا محمود آیم (۱۵۲) یعنی: تا فردا محمود آید.
- و استادان (۱۵۹ و ۲۱۶) به معنی توقف.
- در منده (۱۷۱) یعنی: در مانده.
- خنه خواند (۱۶۶) یعنی: خوانش، آوازه

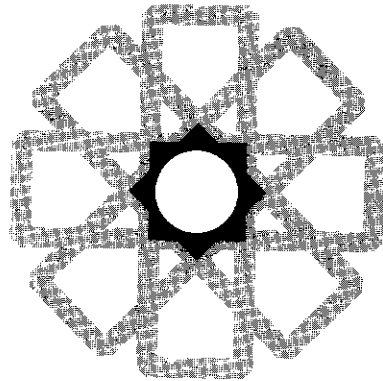
نسخه بدل دارد. خط آن نستعلیق کهنه و خوانا است. احتمال می رود که خط نستعلیق خود از ابداعات محمود باشد چرا که در همین کتاب می خوانیم:

«باید که هر چه نویسد به خط عجمی نویسند که تعلیق محمود است بل باید اماناء را جز همین خط مذکور به دیگر خطوط قلم راندن و کتابت کردن قطعاً عادت نباشد البته و اگر قد کاغذ مربع نهند حسن است» (۲۹۰). یک احتمال در ذهن می آید که چه بسا قتل میر عماد حسنی استاد نستعلیق به دستور شاه عباس در قزوین به دنباله تعقیب نقطویه قزوین باشد (البته به میر عماد تهمت تسنن زدند). خواندن این کتاب دشوار است چون سرشار از رموز فرقه ای است و برای چاپ حتماً باید تنقیح و تلخیص شود و جزو لطیفی از آن بیرون آید.

علاوه بر میزان محمود رسائل بسیار داشته که مسلماً سنخ مطالبش و خطوط اساسیش در همین کتاب است چنانکه نثر میزان با دو متن کهن که دکتر صادق کیا به تلخیص در کتاب نقطویان یا پسیخانیان نقل کرده است بسیار شبیه می نماید و مطالبش هم از همین قبیل است.

گفتیم در این کتاب، افعال و صیغه هایی به صورتهای کهنه و خاص آمده که استخراج و دسته بندی آنها می تواند سیر تطوری زبان و دستور زبان را نشان دهد. به مواردی به صورت خام اشاره می کنیم:

- جمله را بدو نسبت کرده آمده است (۷) یعنی: جمله به او نسبت داده شده است.
- اگر آن را ... افشا نکرده می بود (۸) یعنی: اگر افشا نکرده بود.
- نیامده می بود (۸) یعنی: نیامده بود.
- پیدا نشده می بود (۸) یعنی: پیدا نشده بود.
- رسیدن نتوانسته باشند (۹) یعنی: نتوانسته باشند برسند.
- بدانند که خودشان اهل کلماتیم (۹) یعنی: بدانند که خود اهل کلماتیم.
- و رای او در عالم کُلّ دیگر بودن را روا نیست (۱۱) یعنی: و رای او در عالم کُلّ دیگر را بودن روا نیست



کرده‌اید.

- محمد که نبی است بر علی که ولی است کاملتر است (۲۴۰)
- یعنی: محمد که نبی است از علی که ولی است کاملتر است
- بدون آن [به دون او] (۲۴۱ و ۲۵۱) یعنی: به کمتر از آن
- استاندند (۲۴۳) یعنی: ایستادند
- پیشینگان (۳۳۷) یعنی: سابقون، سابقین
- از برای او را (۲۵۱) یعنی: از برای او
- اینک شما آورده‌اند رسم نوگ است (۳۳۷) یعنی: این که شما آورده‌اید رسم نو است.
- اینک شما می‌گویید (۳۳۷) یعنی این که شما می‌گویید
- در هم پوسیدن و از هم ریزیدن (۲۵۹)
- نهی نکرده می‌بود (۲۶۱) یعنی: نهی نکرده بود.
- خود مسلمان وقتی ام (۲۶۲) یعنی: خود وقتی مسلمانم
- بر امانه هست (۲۶۶) یعنی: بر امانه روا هست
- به هر نوع جامه که احدی را ارادت بشود که داشت بر او عسر و گران نباشد (۲۶۸) یعنی: به هر نوع جامه که احدی را اراده بشود که داشته باشد ...
- توقع هست که آن مسؤول مرا ... بیان گردد (۲۶۹) یعنی: توقع هست که آن مسؤول من ... بیان گردد
- تا او را اثبات نفرمایند (۲۷۵) یعنی: تا برای او اثبات نفرمایند
- شش قسمت (۲۷۸) یعنی: شش دانگ، کُلّ
- کردنین (۲۸۲) برونین (۲۸۶) شدنین (۲۸۶) به معنی کردنی، بروننی، شدننی
- باید شما جامه فقیر بپوشند و به کنار باشند (۲۸۳) یعنی: باید شما جامه فقیر بپوشید و به کنار باشید.
- روی به دیوار فرو گردد (۲۸۶) یعنی: روی به دیوار گردانیده شود.
- ممدود (۲۸۶) به معنی مُمِدّ
- مرگب آباد (۲۸۸) یعنی: عالم مادی و طبیعی
- تکلیف (۲۹۱) یعنی: تعارف
- مستفید (۲۹۱) به معنی مفید
- داستان کردن (۲۹۶ و ۳۳۵) به معنی مخالفت و مباحثه و مناظره
- عُمر راندن (۳۰۰) یعنی: عُمر گذراندن
- سرندیل (۱۳۴) یعنی: سرانديپ
- محشر آباد (۱۳۷) یعنی: همین عالم به اعتبار اینکه در آن محشور شده‌ایم.

- شما چکاره‌آند که ... (۱۶۷) یعنی: شما چکاره‌اید که ...
- گرفت (۱۷۰) یعنی: ایراد، نکته‌گیری
- تا حرف را زده نشود (۱۷۴) یعنی: تا حرف زده نشود.
- بُرینش (۱۷۶) یعنی: بُرش
- یشب (۱۷۹) یعنی: یشم (سنگ سبز رنگ معروف)
- بلگه، بلگ (۱۶۷، ۸۳، ۱۸۰) یعنی: برگه و برگ
- با یوسف سجده کردند (۱۸۸) یعنی: به یوسف سجده کردند
- رَسَد (۱۸۷) یعنی: سهم
- ممنوع گشت (۱۸۸ و ۲۶۵) یعنی: مانع گشت
- هَرَنگَاه (۱۹۰) یعنی هر آنگاه
- ترس خورده (۲۱۳) یعنی ترسیده
- نه واگر (۲۱۴) یعنی و آلا، وگرنه
- باید حساب و کتاب خود را راست داشت کرد (۲۲۲) یعنی: باید حساب و کتاب خود را راست داشت، آماده کرده داشت
- یادداشت میّت (۲۳۰) یعنی: یادبود میّت
- آدم آمد خود (۱۵ و ۲۲۲) کامل آمد خود (۲۲۲) عاقبت محمود آمد خود (۱۵) یعنی: آدم شدن خود، کامل شدن خود، عاقبت محمود شدن خود - این تعبیرات مکرر در این کتاب آمده است.
- بشورند (۲۲۵) یعنی: بشویند
- در بَرَنَد (۲۲۸) یعنی: داخل کنند، وارد کنند
- آن (۲۲۴) در معنی او
- او (۳۱۱) در معنی آن
- ایمان دادن (۲۳۰) یعنی: اقرار نمودن، باور کردن
- ضدّان (۲۳۴) یعنی: دشمنان و مخالفان
- کامل آمد هر آدمی (۲۳۶) یعنی: کامل شدن هر آدمی
- شما این ولایت که اختیار کرده‌اند (۲۳۹) یعنی: اختیار

اینک بعضی عبارات شیوا و پر معنای کتاب به لحاظ آشنایی
اجمالی خواننده با سبک بیان خاص و طرز تفکر نویسنده نقل
می گردد:

● هر تاء نباتی و هر دانه گردی و هر شکل حیوانی و هر صورتی
که ایشان را است از آن جمادات و نباتات و حیوانات و انسانات مثل
من و تو هر یک را علی حدّ نفسیه نامی باشد و آن نام را نشانی باشد و
آن نشان را صورتی باشد و آن صورت را صفتی و خواصی باشد که از
آن جمله ...

او به یک شکل نباشد و آن شکل دو به یک نشان نباشد و آن
نشان دو به یک نام نباشد ... (۱۱-۱۰)

● ترا برای آدم آمد خود مبین و معلم و علیم و شهید کل باید شدن
(۱۴)

● همه کس را یافت خود واجب است (۶۶)

● خود با خود از برای خود به خود (۷۲)

● هر چه مبالغه است بالغ تر، بهتر (۸۹)

● ارض عجم ارض اولیاء است (۸۲)

● مقرر [است] که بعد از خاتم رسل هر که رسالتی را انشا کند یا
کتابی را تصنیف کند ... آن انشا و رسالت منسوخ و مندرس بودنین
باشد بل بدعتی باشد که مبتدعی بدیع آورده باشد (۱۰۳)

● سرنوشت ازل یعنی نشأه اول (۱۵۳)

● گفت و شنود و دید و نمود و فرمود و فزود (۱۶۱)

● به یک حرف محمد احدی نتواسته است دخل بکند (۳۳)

● لشگر خیال که ارواح مجرد کنایه از اوست ... (۲۸۶)

● بسی آدم مثل سگ بمیرد و بسی سگ مثل آدم (۲۹۰)

● عالم و آدم عکس یکدیگرند (۲۹۸)

● هر شکلی که بی تربیت و احکام از حیوان و نبات و جماد ظاهر
است باید نظر کرد که آن شکل چه ضعیف و حقیر و بی تربیت و
ملاحت است و هر صورتی که از صور مذکوره مربی او آدم مرکب است
باید نظر کرد که آن صورت تا چه قوی و منظوم و مرتب و محسن و
معمور و مهیا آمده است (۲۴۶)

● کمال آدمیت، آزاد از بندگی آمدن است (۱۰۲)

● بلی، هر چه بیاید داستان دین باید (۹۵)

● هر گز نبوده است که این عالم و آدم نبوده است، و نخواهد بود
که نباشد (۱۴۱)

● از تأویل تجاور کردن و در اقاویل مختلف افتادن فساد است
زیرا که زیر هر تأویلی، تأویلی دیگر تواند بود تا آنجا که نهایت نیست
(۳۴۸)



■ مزاج به جدّ (۷۳) یعنی: شوخی - جدی

■ شیب دست (۷۳) یعنی: زیر دست

■ خلق انگیز (۱۴۰) یعنی: رستاخیز

■ قلاغ (۱۳۲) یعنی: کلاغ وزاغ

■ سنج (۱۳۷) یعنی: سنگ، وزنه، سنجش و میزان

■ بازگرد (۳۳۱) یعنی: بازگشت

■ قران کردن (۱۴۹، ۸۳، ۸۵) یعنی بحث کردن و غلبه یافتن

■ آمین () در معنی مؤمنین

■ طاعنان طاعون (۳۳۲) در معنی طاعنان طاعون صفت

■ دینه (مکرر) در معنی عامه جاهل و پست و مقلد

■ تا (مکرر) یعنی: نتیجه می شود که، بدان که، در نتیجه

■ کفرانه () در مقابل شکرانه

■ ایمان تسلیم کردن (۲۳۴) یعنی: بیعت کردن

■ مجرد (۲۳۳ و ۲۵۹) در معنی ناب و خالص (مثلاً رایحه مجرد)

نه در معنی مفارق و غیرمادی (مثلاً روح مجرد)

■ اول آمد و آخر آمد (۱۰۱) مصدر مرخم

■ به کرد و به گفت و به نما و به دان (۳۰۲) یعنی: کرد و گفت و

نمایش و دانش نیک

■ پیش از خود آمده است (۳۰۵) یعنی: پیش از او آمده است

■ حنیفه و حنبل (۳۰۶) به جای ابوحنیفه و ابن حنبل

■ و نگاه (۳۰۶ و ۵۳) یعنی: و آنگاه

■ وز (مکرر) به جای واز

■ بدوشان (۵۲) به جای به اوشان

■ اوشان (مکرر) در معنایی غیر از «ایشان» به کار رفته چنانکه

می گوید «اوشان و ایشان» (۲۸۱)

■ بود و هست و بُود (۷)

■ جمله هر چه هست و بود و بُود و بوده (۸)

■ ناطبعی (۵۵) یعنی: غیر طبیعی

■ ناکام (۹۴) به معنی ناچار

■ اوزار (۸۷) یعنی: افزار

■ گاو کار (۸۷) یعنی: کشتگر

